

## کالینگوود و کروچه

اشتاین هلگبی

ترجمه علی عربانی دانا

بندتو کروچه (۱۸۶۶-۱۹۵۲) متفکر ایتالیایی و سیاستمدار برجسته لیبرال و رابین جورج کالینگوود (۱۸۸۹-۱۹۴۳) فیلسوف و باستان شناس انگلیسی، تلاش کردند که تفکر در زمینه تاریخ و تاریخ نگاری را در کانون توجه فلسفه قرار دهند. از اواسط قرن بیستم به بعد، کارهای این دو نفر تأثیر زیادی بر تفکر در زمینه تاریخ و تاریخ نگاری گذاشته است و به حوزه هایی همچون فلسفه اخلاق، فلسفه اجتماعی، فلسفه سیاسی، متافیزیک، ماهیت فلسفه و رابطه بین تفکر تاریخی و عمل نیز سرایت کرده است. من در بخش مقدمه این مقاله سعی می کنم که ویژگی های عمده کار این دو متفکر را ترسیم کنم. بخش دوم مقاله، جایگاه تاریخ نگاری را در ارتباط با عناصر دیگر فلسفه این دو نشان می دهد و بخش سوم، رویکرد آن ها را نسبت به دانش تاریخ نگاری بررسی می کند. بخش چهارم نیز برداشت این دو متفکر را از محتوای تاریخ نشان می دهد. در بخش نتیجه گیری هم به طور اختصار به نقش این دو نفر در آینده فلسفه پرداخته می شود.

کروچه و کالینگوود برای تفکر در زمینه تاریخ، سنتی را پایه گذاری کردند که به ویکو، کانت و هگل بر می گردد. این سنت، تاریخ را محصول تعقل و تصویر باشکوهی می بیند که پویایی و گردش رویدادها را نشان می دهد. از این رو، فلسفه تاریخ که به شیوه رویش تعقل در طول زمان می پردازد مبنای فلسفه در نظر گرفته شد که مطالعه تعقل به معنای عام است. متفکران اولیه این سنت اعتقاد داشتند که تعقل، تاریخ را به واسطه عملکرد مفاهیم و یا افراد می سازد و برای تعقل در فلسفه تاریخ نقش زیادی قائل بودند. نقش برجسته کروچه و کالینگوود این بود که جریان تعقل در طول تاریخ را کاملاً به عملکرد بازیگران محدود تاریخ نسبت دادند. از نظر آن ها، تاریخ به عملکرد انسان می پردازد و از آزادی و آزاداندیشی حاصل می شود. بنابراین، نظریه عملکرد، برداشت آن ها را از تاریخ به عنوان یک شی، مورد مطالعه (متافیزیک تاریخ) و تفکر تاریخ نگاری (هستی شناسی تاریخ) تقویت می کند. از این رو ما هنگام بحث درباره آرای این دو متفکر در زمینه تاریخ به کانون یک رویکرد فلسفی فراگیر کشیده می شویم. تاریخ نگاری از نظر کروچه و کالینگوود، مستلزم درک وضعیت کنونی است و اهمیت تاریخ نگاری وابسته به قابلیت های فعلی آن است. پس فلسفه تاریخ نگاری دارای یک جنبه عملی است و صرفاً یک موضوع نظری نیست. کروچه معتقد است که تاریخ نگاری به ما کمک می کند تا خود را برای عمل آماده کنیم و کالینگوود معتقد است تاریخ نگاری باعث شکل گیری انتخاب ها و عمل ها می شود. گرچه آرای این دو متفکر از لحاظ فردی و فلسفی به هم مرتبط است ولی کار آن ها باید به صورت موازی مورد بررسی قرار گیرد نه به صورت یک مجموعه یکپارچه.

بافت فلسفی

در دیدگاه کروچه، بافت فلسفه تاریخ و تاریخ نگاری، فلسفه ای است که او در ذهن خود دارد که به اصطلاح آن را فلسفه روح می نامد. در دیدگاه کالینگوود، بافت شامل فلسفه ذهن و انتخاب های اخلاقی است. محدوده این فلسفه ذهن به فعالیت های زیربنایی ذهنی و فعالیت های شناختی همچون هنر، علم، دین و فلسفه نیز گسترش یافته است. کروچه و کالینگوود هر دو معتقدند که تفکر تاریخ نگارانه حاصل مشکلات کنونی است و نقش زیادی در

مواجهه با این مشکلات دارد.

کروچه در اوایل زندگی حرفه ای خود نظامی فلسفی پی ریخت. او اعتقاد داشت که فعالیت های شناختی ذهن یک چرخه تکراری را تشکیل می دهند. او این عقیده را از ویکو وام گرفته بود، اما آن را تغییر داد و گفت که فعالیت های زیبایی شناسانه، منطقی، عملی و اخلاقی، چرخه واحدی را تشکیل می دهند؛ نخست یک فعالیت بر زندگی خودآگاه افراد و حتی دوره های تاریخی، مسلط می شود و سپس نوبت به فعالیت دیگر می رسد. کروچه تحت تأثیر آرمان گرایی عقیده داشت که فعالیت های ذهن یا روح نشانگر یک واقعیت یکپارچه است؛ یعنی جنبه های واقعیت و کل دانش را می توان به صورت فعالیت های ذهن تجزیه کرد. از این نظر، کروچه انسان گرا بود. در فلسفه او چیزی به جز «تغییر مداوم ارزش ها، مقوله ها و فعالیت های جاوید وجود ندارد» (کروچه، ۱۹۵۱، صفحه ۱۸). او تفکر خود را به عنوان یک ابزار قوی برای نقد زیبایی شناسی، تاریخ نگاری و سیاسی به کار برد و به یکی از طرفداران پر و پا قرص خردگرایی در همه ابعاد آن به ویژه در بُعد فاشیسم تبدیل شد.

کروچه می گوید فعالیت های ذهن می تواند نظری یا عملی باشد؛ فعالیت هنری (زیبایی شناسانه) و فعالیت منطقی (فلسفی)، نظری هستند و فعالیت اقتصادی (فایده بر بودن) و فعالیت اخلاقی، عملی هستند. کروچه هنر را از فعالیت های منطقی هوش جدا کرد. هنر، دانش شهودی فرد را که از طریق خیال تحقق می یابد، شامل می شود. فعالیت های هنر جهانی است و خاص یا محدود نمی باشد؛ یعنی هنر فعالیت ذهنی است که از طریق زبان بیان می شود و احساسات ما عامل آن می باشد. از طرف دیگر، تعقل، دانش مربوط به کلی ها و ارتباط آن ها را شامل می شود و باعث تولید مفاهیم می گردد. از نظر کروچه، مفاهیم همیشه ملموس هستند و داخل تاریخ قرار دارند نه فراتر از آن؛ هگل نیز چنین نظری دارد. این عقیده سبب شد که کروچه فلسفه را با تاریخ بیامیزد. از این رو کروچه ترجیح داد که فلسفه خود را به صورت یک تاریخ گرایی انتزاعی توصیف کند نه به صورت آرمان گرایی. او معتقد است نگاه تاریخ گرا «تایید می کند که زندگی و واقعیت، تاریخ و فقط تاریخ است» (کروس، ۱۹۴۱، صفحه ۶۵). لزومی ندارد که به دنبال معنا، مفهوم و یا عوامل بیرونی تاریخ باشیم زیرا «چیزی برای جستجو در این زمینه وجود ندارد» (کروس، ۱۹۶۰، صفحه ۷۶). از نظر کروچه، تاریخ نگاری سبب اتحاد هنر، فلسفه، حس شهودی و مفهوم می گردد زیرا مفاهیم را از طریق واقعیت ها توضیح می دهد. وقتی که مفاهیم بدین صورت توضیح داده شوند، روایت ها می توانند در حل مشکلات فلسفی موثر واقع شوند. فلسفه هم به ما کمک خواهد کرد که تاریخ را تفسیر و روایت کنیم. کروچه در تفسیری که از آرای مارکس ارائه داد بر تفسیر و نقش تفکر اقتصادی مارکس در تفسیر جوامع معاصر تأکید زیادی کرد. باوجوداین، کروچه، نظریه قطعیت مارکس و آرای دیگری که تاریخ را به مثابه محصول مفاهیم و یا عقایدی مجزا از فعالیت های تعقل افراد تلقی می کرد- از جمله نظریه مشیت الهی ویکو و برداشت هگل از تعقل- رد نمود.

کروچه بر این نکته خیلی تأکید می کرد که فعالیت های ذهن صرفاً نظری نیستند. تولید دانش به تنهایی کافی است. وقتی که ما به تولید دانش پرداختیم باید آن را عملی کنیم. اما انجام عمل بر اساس دانش تولید شده به طور خودکار صورت نمی گیرد. کروچه می گوید که فعالیت عملی و اخلاقی را باید از فعالیت های نظری هنر و فلسفه جدا کرد، یعنی اقدام عملی یا اخلاقی از حس شهودی و یا مفاهیم ناشی نمی شود؛ بلکه یکی از فعالیت های مجزای ذهن است. در فلسفه کروچه، تاریخ نگاری هم دارای اهمیت نظری و هم عملی است. تاریخ نگاری یک فعالیت نظری است که در آماده شدن برای عمل، نقش تسهیل کننده ای دارد. یعنی ما مشکلات را به عنوان مقدمه ای برای پرداختن به مشکلات در نظر می گیریم:

«فلسفه تاریخ یا تاریخ فلسفه دارای یک نقش میانجی است زیرا به طور مداوم انسان را با واقعیت رو به رو می کند و

او را وادار می کند که به پالایش حقیقت دست یابد؛ حقیقتی که به او آزادی می دهد تا وظیفه خود را بر اساس آن انجام دهد» (کروس، ۱۹۴۱، صفحه ۱۴۹).

وقتی که ما متعاقب این وظیفه دست به عمل می زنیم، احساس شور و در نتیجه مصالح فعالیت هنری جدید پیدا می شود؛ و این چرخه به همین صورت ادامه پیدا می کند. کار کالینگوود به طور ضمنی نظام مند بود اما بر مسائل اصلی تاکید می ورزید. او در پی این بود تا نشان دهد که فعالیت هایی همچون تاریخ نگاری، هنر، متافیزیک، دین و علوم طبیعی چگونه امکان پذیر می شوند. او تصور می کرد که توضیح فعالیت های ذهن می تواند بحران موجود در تمدن اروپا را که با ظهور فاشیسم و نازیسم شکل آشکاری به خود گرفته بود، مورد مذاقه قرار دهد. استدلال کالینگوود این بود که بیان موضوعات اساسی مربوط به حیات ذهن در یک تمدن خاص مبنای تداوم آن تمدن است. او این کار را متافیزیک نامید. از لحاظ او، متافیزیک یک بررسی تاریخ نگارانه بود. از دیدگاه کالینگوود، تاریخ به عمل انسان مربوط می شود. وقتی که ما درباره تاریخ به عنوان یک شیء صحبت می کنیم، در واقع درباره حوزه ای صحبت می کنیم که به واسطه اعمال انسانی تعقل و انتخاب و یا آنچه که او «ذهن» می نامد، ایجاد شده است. از نظر کالینگوود، ذهن مجموعه ای از فعالیت ها است، نه یک ماده. او عقیده داشت که ذهن فعالیت است و از طریق فعالیت رشد می یابد، از این رو همیشه به یک شکل نیست. پس توانایی انسان برای انجام انتخاب های منطقی به مرور زمان افزایش می یابد و این بدان معناست که اخلاق، جامعه و سیاست هم رشد می کند.

تاریخ نگاری به ما کمک می کند که حوزه عملکرد انسان را بشناسیم. با تفکر در رویه های رایج تاریخ نگاری جدید می توان فلسفه تاریخ نگاری را تدوین کرد و در عین حال گزارشی کلی از شیوه شناسایی اعمال ارائه داد. کالینگوود می گوید که ما اعمال را با تعقل و تفکر در زمینه موقعیت تاریخی و انتخاب های بازیگران می شناسیم. از نظر کالینگوود، وجود تاریخ نگاری به دلیل عمل منطقی است. تاریخ نگاری به همه جنبه های تفکر اعم از نظری و عملی می پردازد. این گونه تفکر در شکل گیری شیوه درک موقعیت ها، شیوه انجام انتخاب ها و شیوه تصمیم گیری ها خیلی موثر است. البته این دیدگاه غیرعادی است و نیازمند توضیح است. ما فقط زمانی می توانیم انتخاب کنیم که از وجود انتخاب های گوناگون در مقابل خود مطلع باشیم. کالینگوود و گروه هر دو معتقدند که شناخت احساسات و خواسته ها عامل اصلی آگاهی از انتخاب هاست، زیرا ما همیشه چیزی را طلب می کنیم که مجزا از چیزهای دیگر است. پس بیان و در نتیجه فعالیت هنری است که در شناخت احساسات به ما کمک می کند. از نظر کالینگوود، سه زمینه وجود دارد که ما انتخاب های عقلانی خود را بر اساس آن ها انجام می دهیم. برداشت کالینگوود از عمل اخلاقی و توصیف او از تاریخ از این سه زمینه ناشی می شود. اول این که، انتخاب می تواند به منظور سود و فایده انجام شود. دوم اینکه، انتخاب می تواند از یک قانون یا قاعده پیروی کند و سوم اینکه، انتخاب می تواند عملی باشد که بیرون از وظیفه فرد صورت می گیرد. همه این زمینه ها را می توان در یک عمل مفروض مشاهده کرد اما فقط مفهوم وظیفه است که می تواند در درک کامل یک عمل به ما کمک کند. ابتدا ما باید همه اصطلاحات کالینگوود را یاد بگیریم تا بتوانیم نظر او را درباره تاریخ درک کنیم. ما می توانیم عملی را به علت سود و فایده آن انتخاب کنیم یعنی زمانی دست به انجام یک عمل خاص می زنیم که اقتصادی باشد. اگر ما بخواهیم این عمل را به طور کامل درک کنیم، توضیح این اصطلاحات چندان نمی تواند مؤثر باشد زیرا همواره ایرادی در آن ها وجود دارد، بدین معنا که در انتخاب باید ابعاد دیگری را نیز در نظر گرفت. این ایراد را زمانی می توان درک کرد که خواسته های یک فرد متوجه یک نوع عمل خاص است اما انتخاب های او همیشه ویژه و مخصوص است. ما گرسنگی خود را می توانیم به طرق مختلف بر طرف کنیم. درک این که چرا فرد دست به یک انتخاب خاص می زند و از انتخاب های دیگر استفاده نمی کند، نیازمند این است که فایده راه های

رسیدن به آن هدف درک شود.

ما می‌توانیم از یک قانون یا قاعده پیروی کنیم. ما می‌توانیم عمل خود را با اصطلاحات مشابه درک کنیم مثلاً بگوییم که از یک نظم و یا یک قانون اجتماعی پیروی می‌کند. اما این توضیح نیز ایراد دارد. قانون یا قاعده به تنهایی برای تعیین عمل‌های ما کافی نیست. ما در هر مورد خاص می‌توانیم موقعیت را به طور جدی ببینیم و بدین طریق پیروی از قاعده را یک چیز غیر ضروری و حتی بی‌هوده در نظر بگیریم. توضیح با استفاده از اصطلاحاتی همچون قانون و یا قاعده نیز نمی‌تواند ویژگی اعمال ما را توضیح دهد. بدین دلیل بود که کالینگوود، نظریه «ضرورت مقوله‌ای» کانت را مورد انتقاد قرار داد و گفت که این نظریه فقط حاکم بر انجام عمل است و نمی‌تواند عمل را به طور کافی توضیح دهد. از نظر کالینگوود، اعمال ما همیشه ملموس و خاص هستند، ما همیشه دست به یک عمل خاص می‌زنیم و از انجام یک نوع عمل دیگر دوری می‌کنیم. نظر کالینگوود درباره وظیفه در واقع یک نوع نظر درباره عمل ملموس است. این نظریه است که کالینگوود جایگزین نظریه «ضرورت مقوله‌ای» کانت کرد. از نظر کالینگوود، وظیفه ما این است که یک عمل خاص را در یک موقعیت خاص انجام دهیم. او اصطلاح وظیفه را که دیگران با تعبیر «عملی مستقل از قواعد» تعریف می‌کنند، دوباره تعریف کرد.

کالینگوود در زندگی نامه‌ای که درباره خود نوشته است (کالینگوود، ۱۹۷۸، صفحات ۱۰۶-۱۰۰)، اظهار کرد که ما تحت دو نوع شرایط می‌توانیم بدون قاعده عمل کنیم. لازمه تحقق این دو نوع شرایط آن است که ما احساسی قوی از موقعیت خود داشته باشیم. در شرایط اول ما چاره‌ای جز عمل نداریم اما قاعده‌ای هم نداریم که بر اساس آن عمل کنیم. این شرایط در موقعیت‌های جدید و یا زمانی رخ می‌دهد که بی‌تجربه هستیم. شرایط دوم زمانی رخ می‌دهد که باور داشته باشیم که عمل، بر اساس قواعد نادرست خواهد بود. این نوع اعمال شامل موقعیت‌هایی است که ما با دقت اتخاذ می‌کنیم؛ در این موقعیت‌ها، خواسته‌ها، منافع شخصی و قواعد به کنار گذاشته می‌شوند تا عمل به طور صحیح انجام شود. ما فقط در صورتی می‌توانیم درست عمل کنیم که موقعیت خود را به طور دقیق مشاهده کنیم. تاریخ‌نگاری می‌تواند بینش لازم را به ما بدهد تا موقعیت‌های خود را به خوبی بشناسیم. برای عمل صحیح باید از تاریخ‌نگاری آگاه بود، نه از قواعد. کالینگوود بر اساس این مشاهده نتیجه گرفت که تاریخ‌نگاری مبنای تشخیص مشکلات اخلاقی و سیاسی است. برای ضرورت پیروی از تاریخ‌نگاری در هنگام انجام عمل صحیح دلیل دیگری نیز وجود دارد. ما برای انجام عمل باید بدانیم که چه انتخاب‌هایی در اختیارمان است. برای شناخت این انتخاب‌ها باید بدانیم که کدام یک را می‌توانیم انجام دهیم. کالینگوود استدلال می‌کند که تنها راه برای آگاهی دقیق از توانایی خود، این است که وضعیت کنونی خود را درک کنیم. آگاهی از وضعیت کنونی بخشی از تاریخ‌نگاری است. به همین صورت ما می‌توانیم دیگران را بر اساس برداشت تاریخ‌نگارانه‌ای که از انتخاب‌ها و وضعیت کنونی خود دارند درک کنیم. جان کلام دیدگاه کالینگوود این است: ما برای شناخت خود و دیگران به تاریخ‌نگاری نیاز داریم. ما موقعیت‌هایی را می‌توانیم درک کنیم که در آن‌ها، خود را از طریق تفکر تاریخ‌نگارانه پیدا کنیم. تعقل عملی مستلزم این است که خود را به صورت بازیگر در روایت‌های تاریخی خاص در نظر بگیریم. سوالی که ما در تعقل عملی از خود می‌پرسیم این است که ما از کدام خواسته‌های متناقض خود پیروی می‌کنیم. ما خیلی از انتخاب‌ها را بدین دلیل رد می‌کنیم که با منافع ما سازگار نیستند و یا اینکه متناسب با اصول ما نمی‌باشند. فراتر از همه ملاحظات مذکور این نکته است که یک عمل مستلزم درک ما از موقعیت و خود است و این چیزی است که ما انتخاب می‌کنیم. از نظر کالینگوود، وظیفه تعقل است که باعث انجام عمل می‌شود. اصل انتخاب بر اساس وظیفه به ما کمک می‌کند که نه تنها وضعیت خود در گذشته و حال بلکه عمل دیگران را نیز درک کنیم و بدین طریق تاریخ که حوزه عمل انسان است را درک کنیم.

## شناخت تاریخ

کروچه و کالینگوود هر دو اعتقاد داشتند که تاریخ نگاری می تواند منجر به دانش شود. آن ها هیچ يك، نسبی نگرا نبودند. اما نظریه آن ها درباره دانش تاریخ نگاری خیلی با هم فرق داشت. کروچه از يك نوع تاریخ نگاری که وابسته به تفسیر متنی بود، استفاده می کرد و عمدتاً درباره حوزه اخلاق و سیاسی عملی مطلب می نوشت. او در يك فراز مشهور که مورد سوء تعبیر نیز قرار گرفته است، گفت: «همه تاریخ واقعی، تاریخ معاصر است». این بدان معنا نیست که همه تاریخ نگاری به گذشته اخیر تعلق دارد بلکه بدین معناست که تاریخ نگاری به عنوان موضوعی که فراتر از يك گاه شماری صرف است «باید در ذهن تاریخ نگار سیر کند و مسائل را به زبان فنی او بیان کند و در این زمینه باید اسناد مبرهنی نیز وجود داشته باشد» (کروچه، ۱۹۶۶، صفحات ۸-۴۹۷ و صفحه ۵۰۱).

کروچه در کتاب زیبایی شناسی خود (کروس، ۱۹۵۳، صفحه ۲۹) استدلال می کند سندی که باید در قضاوت تاریخ نگارانه مورد انتقاد قرار گیرد، مربوط به بهترین مشاهده گران است، یعنی سند آن هایی که حوادث را بهتر از همه به خاطر دارند. او در کتاب منطق خود (کروچه، ۱۹۱۷، صفحه ۱۵۶)، تاریخ نگاری و شناخت را در يك ردیف قرار داد.

کالینگوود بر عکس کروچه يك تاریخ نگار و باستان شناس بود که در تاریخ نگاری خود از رویکردهای مختلفی استفاده کرد. از نظر کالینگوود، تاریخ نگاری جدید و علمی يك نوع تاریخ نگاری است که استدلال و تعقل تاریخ نگار را تنها اقتدار خود در نظر می گیرد. در اینجا از هیچ نوع واقعیت بیرونی استفاده نمی شود که منجر به نتیجه گیری های خاص از گذشته می گردد. نظر کالینگوود این است که دانش تاریخ نگاری مشتمل بر استنباط است که با تفسیر آنچه صورت می گیرد که تاریخ نگار به عنوان سند می پذیرد. تفسیر تاریخ نگارانه و استنباط از اصولی پیروی می کنند که منجر به تولید دانش می شود. تخیل تاریخ نگارانه، عمل ها را به یکدیگر مرتبط می کند به طوری که باعث انسجام روایت ها می شود اما خود تحت حاکمیت عواملی همچون اسناد، نقد و مفهوم چيستی تاریخ است. نظریه تاریخ یعنی این که تاریخ به عملی می پردازد که از یونان قدیم تا به امروز به سیر و تکامل پرداخته است. از نظر کالینگوود، روایت های تاریخ نگارانه، نتایجی تاریخی هستند که به صورت روایت عمل انسان بیان می شود. این روایت ها گذشته انسان را قابل فهم می سازند زیرا عمل ها را با تعقل بازیگران تاریخ توضیح می دهند. مزیت روایت ها در این است که کاملاً می توان آن ها را بر اساس اسناد و استنباط های دیگر مورد انتقاد قرار داد. تاریخ نگاران برای بازسازی استدلال های عملی و یا نظری بازیگران تاریخ، افکارشان را دوباره اجرا می کنند. نظریه مشهور «اجرای مجدد» کالینگوود، در واقع نظریه تعقل و شروط دانش است. این نظریه برخلاف آنچه که اغلب ذکر شده است يك نظریه شهودی و یا صرفاً يك روش شناس تاریخ نگارانه نمی باشد.

## محتوای تاریخ و تاریخ نگاری

توضیحی که کروچه و کالینگوود از تاریخ نگاری ارائه کرده اند به طور ضمنی بدین معناست که تاریخ و تاریخ نگاری دارای نوعی محتوای خاص هستند که در زمان معاصر معنا پیدا می کند. این در واقع ویژگی اصلی آرای این دو متفکر است که آن ها را از متفکران بعدی جدا می کند که صرفاً به دنبال تحلیل صوری فلسفه تاریخ نگاری بوده اند. ارزیابی خود کروچه بدین صورت است: «تفکر تاریخ نگارانه از دیدگاه کالینگوود و من مبتنی بر سیاست معاصر بود که باعث شفافیت مفاهیم، پرتو امید و صلابت در تصمیم گیری شد». از نظر کروچه و کالینگوود، جنگ جهانی اول به طور خاص نشان داد که تکیه گاه تفکر تاریخ نگارانه در تمدن اروپا در مقایسه با طبیعی گرایی علمی، ضعیف است (پالمر و

هریس، ۱۹۷۵، صفحات ۶۲-۶۳). این دو متفکر تلاش کردند که این ضعف را از میان بردارند. از نظر کروچه و کالینگوود، تاریخ، حوزه اعمال اخلاقی و یا اعمال انتخابی است. این سبب می شود که همه تاریخ نگاری ها به عمل هایی مربوط باشد که در يك زمان و مکان خاص اتفاق می افتند. این نقطه نظر، کروچه و کالینگوود را بدین سو کشاند که فلسفه های فرضی تاریخ را رد کنند که از روایت ها و نقش بازی مبهم مفاهیم ناشی شده اند. از نظر کروچه، چون تاریخ نگاری مفاهیم را از ابتدا در خود شامل بوده است پس، از قبل فلسفی بوده است. بنابراین، هیچ فلسفه ای نیست که تاریخ نگاری را به عنوان يك ماده خام در نظر بگیرد تا مفاهیم و مقوله های دیگر را بر آن قرار دهد. با وجود این، از آن جایی که تاریخ نگاری به حوزه عمل می پردازد و از موضوعات معاصر ناشی می شود، پس در زیر بنای شرح تاریخی، فلسفه سیاسی و اجتماعی قرار دارد. بدین صورت بود که کروچه نظریه آزادی و آزاداندیشی را ارائه داد و این نظریه در واقع چراغ راهی برای مقاومت روشنفکران در برابر فاشیسم بود. کالینگوود، نظریه تمدن و وحشی گری را به عنوان کار ذهن مطرح کرد. کروچه معتقد بود که نظریه و عمل از یکدیگر جدا هستند، بدین صورت که تاریخ نگاری در خدمت عمل است اما آن را تعیین نمی کند ولی کالینگوود به دنبال آشتی این دو بود. از نظر کروس، تاریخ با آزادی ساخته می شود که بُعد اخلاقی فعالیت انسان است. از آن جایی که آزادی تاریخ را می سازد، پس می تواند تاریخ را توضیح دهد و در نتیجه در معرض تفکر تاریخ نگارانه نیز قرار می گیرد اما آزادی آرمانی است که گاهی بعضی از افراد آن را فعالانه بیشتر از چیزهای دیگر طلب می کنند (کروس، ۱۹۴۱، صفحه ۵۹).

آزادی یا فعالیت اخلاقی سبب شد که آزاداندیشی حالت سیاسی به خود بگیرد. کروچه می گوید که تاریخ اروپا در قرن نوزدهم اساساً به دنبال آزادی و ضد آن بود. آزاداندیشی قرن نوزدهم می بایست در ارتباط با دموکراسی، آزادی اقتصادی، ملی گرایی، کمونیسم، سوسیالیسم، واکنش ها و اقتدارگرایی مورد ملاحظه می گرفت اما آن از تك تك این عوامل جدا بود. کروس می گوید که بر عکس اکثریت متفکران سیاسی قرن نوزدهم و بیستم، آزادی فقط آزادی است و با مفهوم عدالت یا آزادی اقتصادی تفاوت دارد. او تلاش کرد که نظریه فلسفی آزاداندیشی خود را بر این مبنا استوار کرده و تعریف نماید.

اما عواملی که تاریخ اروپا را شکل داده اند فقط آزاداندیشی و انواع مشخص آن نبوده است، بلکه آزاداندیشی به شکل های مختلف منحرف شد، از جمله ادغام مفهوم آزادی با جنبه های عملی اقتصاد و صنعت در زندگی انسان قرن ۲۱. کروچه منشأ جنگ جهانی اول را به يك «آرمان تحریف شده فعالیت گرایی» نسبت داد که «محرک اصلی آن چیزی غیر از اصل آزادی نبود؛ يك نوع آزادی که خالی از روح اخلاقی بود...از گذشته بریده بود...» و در هدف آن خلوص وجود نداشت. فعالیت گرایی «به يك بازیچه غم انگیز که دارای يك آرمان اخلاقی بود و به جشنی برای توده سیاهان تبدیل شده بود و هنوز يك توده بود» (کروس، ۱۹۳۳، صفحه ۳۴۲).

کالینگوود تمایز بین نظریه و عمل را رد کرد. تمایز بین نظریه و عمل به این فرض بستگی دارد که کل علوم مثل علوم طبیعی هستند. در علوم طبیعی، بین شیء و مطالعه آن شیء تفاوت وجود دارد. علوم طبیعی، وجود جهان طبیعی بیرونی را مسلم فرض می کند که به بررسی آن می پردازد. اما این تمایز در علم تاریخ نگاری وجود ندارد. تاریخ که موضوع تاریخ نگاری است از داخل آن شناخته می شود و بازیگرانی را درك می کند که داخل آن هستند و آن را می سازند و بدین طریق تاریخ نگاری اعمال آینده را شکل می دهد. دلالت عملی فلسفه تاریخ نگاری کالینگوود را می توان بر اساس توضیحی که او از جامعه و تمدن ارائه می دهد، دریافت کرد. این اصطلاحات در تفکر کالینگوود مانند زنجیر به هم مرتبط شده اند. از نظر کالینگوود، جامعه نه از طریق قرارداد توافقی اجتماع بلکه با تصمیم یا اراده بازیگران آزادی که آن قرارداد را ایجاد می کنند به وجود می آید. اعضای جامعه در هوشیاری اجتماعی «افرادی که آزاد هستند و خود

را آزاد می بیند شریک است». هوشیاری اجتماعی را می توان با مشخصه «تصمیم بگیریم که عضو باشیم عضو باقی بمانیم» و اقدامات و عمل های مشترک شناخت (کالینگوود، ۱۹۹۲، صفحه ۱۳۹).

فرآیند مستمری وجود دارد که بر اساس آن، افرادی که دارای نقاط اشتراک هستند به خود-هوشیاری می رسند و خود یک جامعه می شوند. آن ها برای انجام این کار باید خود را متمدن کنند. اما این فرآیند به دو صورت عمل می کند. در حالت سازنده، تمدن ساخته می شود که این کار با عمل اراده صورت می گیرد. برای متمدن بودن باید به گونه ای زندگی کرد «که هر موقعیت ناسازگار به موقعیت سازگار و موافق تبدیل شود». در نقطه مقابل تمدن، «تمایل به وحشی گری وجود دارد»؛ یعنی «تمایل به انجام ندادن هیچ کاری، تمایل به پذیرش و تسلیم شدن در برابر قانون آشفته احساس که با تخریب آغاز می شود (کالینگوود ۱۹۹۲، صفحات ۱۸۳، ۳۰۷، ۳۰۹ و ۳۲۶).

لازمه متمدن شدن این است که بازیگران از طریق یک فرآیند بتوانند اراده آزاد را تمرین کنند. نقش تمدن، زمانی به اوج خود می رسد که بخواهد فرزندان خود را وارد اجتماع کند. کالینگوود اعتقاد داشت که آموزش خیلی مهم تر از آن است که به دست افراد حرفه ای سپرده شود و به نظرش ظهور این افراد نشانگر کاهش توانایی اروپایی های مدرن برای متمدن کردن خود بود. او می گوید که دنیای «زحمت کشان ادارات» و «زحمتکشان کارخانجات» دنیایی است که «سرمایه تمدن خود را مصرف کرده و نابود می سازد، بدین صورت که فرصت آموزش به جوانان خود را که قدرت بزرگی است، تباه می کند». اما والدین می توانند نقش خود را از طریق بیان یا هنر احیا کند زیرا این کار سبب می شود که تمدن به سوی احساساتی برگردد که اساس انتخاب معقولانه است (کالینگوود، ۱۹۹۲، صفحات ۳۱۷-۳۰۸). تمدن می تواند هدف مفیدی را دنبال کند یا اینکه در حصار قوانین باشد اما این گونه تمدن نمی تواند خودش را به طور کامل درک کند. همان گونه که انتخاب از سوی سودمند بودن و قانون به سوی وظیفه حرکت می کند، تمدن نیز می تواند خود را تغییر دهد؛ بدین صورت که درک خود را از تاریخ افزایش دهد و نقش تفکر تاریخ نگارانه را در فرهنگ خود تقویت کند. این نظر، جان کلام همه عناصر کلیدی در تفکر کالینگوود است. از آن جایی که تاریخ نگاری اساس اقدام عملی است، پس جامعه ای که خود را تاریخی می پندارد باید بتواند بر اساس آن برای خود یک تمدن بسازد؛ یعنی اعضای چنین جامعه ای، خود را موظف می دانند که بر اساس وظیفه خود دست به انتخاب بزنند. این افراد ادعا ندارند که اقدامات خود یا دیگران را فقط از نظر سودمند بودن و یا تبعیت از قانون انجام می دهند بلکه از نظر فردیت انجام می دهند. تمدنی که خود را کاملاً درک کند، تمدنی است که می تواند به راحتی مشکلات اخلاقی و سیاسی خود را حل کند.

#### نتیجه گیری

کروچه و کالینگوود سنتی از تفکر در زمینه فلسفه تاریخ و تاریخ نگاری را نشان می دهند که تاریخ نگاری را در کانون فلسفه قرار می دهد؛ بدین صورت که تاریخ را از نظر فعالیت تعقل می نگرند. کروچه توصیفی یکپارچه از ذهن ارائه داد که تاریخ در کانون آن قرار داشت. اما کالینگوود رویکردی انتقادی ارائه داد و آگاهی از تاریخ را موضوعی را تلقی کرد که در کانون وظیفه فلسفه قرار دارد. این دو متفکر هر دو، راه خود را از تفکرات اولیه ای که در زمینه تاریخ و تاریخ نگاری مطرح بود جدا کردند. به نظر آن ها، از آن جایی که فلسفه تاریخ و تاریخ نگاری نشانگر مفهوم تاریخ و روش شناسی تاریخ نگاری است، پس نمی تواند سطحی عالی از خرد را ارائه دهد. آن ها فلسفه های فرضی در زمینه تاریخ را که دارای طرح های فرضی بزرگ و عالی در زمینه حوادث تاریخ است رد می کنند. آن ها هم چنین رویکرد اخلاقی نسبت به تاریخ و اینکه مطالعه تاریخ راهنمای اخلاق است، را رد می کنند. رویکرد کروچه و کالینگوود نسبت به تاریخ نگاری با

فلسفه های تحلیلی بعدی تاریخ نگاری فرق دارد. کار این دو دارای يك جنبه متافیزیکی و اساسی است که کاملاً متفاوت از فلسفه تحلیلی است. به همین صورت آرای آن ها درباره فلسفه تاریخ و تاریخ نگاری که در کانون فلسفه قرار دارد کاملاً متفاوت از متفکران متأخری است که فلسفه تاریخ نگاری را شاخه ای از فلسفه تلقی می کنند که به عنوان يك شاخه مجزای مطالعاتی به صورت نظری انجام می شود و نسبت به اهمیت آن نیز بی تفاوت هستند. کروچه و کالینگوود نشان داده اند که نسبت های کلیدی در زمینه تاریخ چگونه می توانند شکل های جدیدی به خود بگیرند؛ آن ها نیز تشریح کرده اند که تفکر در زمینه تاریخ نگاری چگونه می تواند جایگزین خوبی برای علم گرایی در فلسفه و فرهنگ شود. بسیاری از بحث های مربوط به فلسفه تاریخ و تاریخ نگاری در بیست سال گذشته به نگارش تاریخ نگاری و روایت تاریخ نگارانه پرداخته است. گرچه نگارش، محصول نهایی فرآیند تفکر است ولی فرآیند تفکر تاریخ نگارانه، فرآیندی برای مراکز آموزشی نمی باشد بلکه آن گونه که کروچه و کالینگوود می گویند جزء لاینفک فعالیت های ذهن است. پس به جای اینکه بحث کنیم که تاریخ نگاران در هنگام تاریخ نگاری چه چیزی را باید بنویسند باید به این موضوع پردازیم که چه کسی تاریخ نگارانه می اندیشد این کار را چه زمانی و تحت چه شرایطی انجام می دهد و این شیوه تفکر چه پیامدی برای اعمال او دارد.

\* منابع مقاله در دفتر مجله موجود است.

منبع :

سایت اطلاعات حکمت و معرفت

<http://www.ettelaathekmatvamarefat.com>